

تحقیق بررسی در رمان نادر ابراهیمی (بار دیگر شهری که دوست می داشتم) «بررسی زبانی»

دراسة عن رواية نادر ابراهيمي «مرة اخرى.. المدينة التي أحب»

A study in Nader Ibrahimi's novel "Once again. The town I loved"

م.م رفن محمد كاظم توفيق(*)

Rafan Muhammed Kadhum Tawfeeq

Rafan1983@uomustansiriyah.edu.iq

الخلاصة

البلاد لون ادبي يسميه البعض بالقصيدة القصصية حيث يسرد الاديوب قصته بطريقة شعرية قابلة للإنشاد والتلحين اشبه ما تكون بالأفلام الغنائية بالمفهوم الحديث، يتمحور موضوعها حول موضوع شعبي او رومانسي لا يخلو من الدراما بحيث يمكن ان ينشد في جلسة واحدة، فهي تختلف عن الملحمة والتي تكون ذات مواضيع متعددة وشخصيات كثيرة. ويكون الخطاب السائد مبني على الحوار بين شخصين في زمان ومكان معروفين.

ليس البلاد ذا انتشار كبير بين اوساط القراء نظرا لميل القراء الى قراءة القصة على شكل نص نثري. بالرغم من وجود القصيدة القصصية في تاريخ الادب الفارسي والعربي الا ان بداية شهرتها كانت حديثة. دار خلاف بين النقاد فيما يخص تسمية هذا النوع من الادب وبالفارسية فله اسم قائم بذاته الا وهو التصنيف او البلاد.

(*) رئاسة الجامعة المستنصرية / قسم البعثات والعلاقات الثقافية.

لم ينل هذا الفن شهرة واسعة بالقدر الذي نالت هذه القصة مورد البحث شهرة وانتشار بين اوساط القراء الشباب في السنوات الماضية، ربما لان اسلوب الكاتب نادر ابراهيمي كان له الدور الابرز في ذلك، نتيجة لتخصصه بالأدب الانكليزي الذي عرف البلاد مسبقا اضافة الى خبرته الواسعة في كتابة سيناريو الافلام والبرامج التلفزيونية كل ذلك اضاف للكاتب خبرة لمعرفة ذائقة القراء الشباب. فقد عرض الكاتب قصة البطل ابن المزارع الذي أحب ابنة التاجر ولم يكتب لحبهم النجاح برغم كل التضحيات التي قدمها البطل...

الهدف من البحث هو التعريف بفن البالاد الذي لم يلاقي تسليط للضوء والشهرة بالشكل الكافي لكونه فن مستصعب الاداء على الاديب اولا قبل ان يكون صعب الفهم على القارئ. وكان اختيار رواية نادر ابراهيمي «مرة اخرى ... المدينة التي أحب» كمجال للبحث تطبيقيا حيث لم تكن هناك دراسة سابقة عن الموضوع وارتأيت ان أسلط الضوء على هذا النتاج الادبي ليتسنى للقارئ فهم هذا الفن الجميل المنسي برغم شح المصادر والمقالات التي تتحدث عنه وكانت هذه أكبر اشكاليات البحث وتحدياته.

الكلمات المفتاحية: قالب البالاد، نادر ابراهيمي، الرمز، القصة القصيرة، الرموز الحيوانية، رموز واسماء المدن، الخطاب.

Abstract

The "Ballad" is a category of literature that some scholars refer to as a story poem. This is a literature type in which the writer tells his story in a poetic way that is qualified to be tuned and sung. This is equated to musical films in modern terms. This story is about a popular or a romantic topic with some drama and can be read in one sitting unlike an epic which has multiple topics and characters. The nature of conversation is mostly between two people in a set time and place. The ballad is not common amongst readers due to the fact that traditional stories is preferable. Although the story poem is present in the history of Persian and Arabic literature, yet its popularity is only recent.

Critics have argued over naming this form of literature while in Persian it is called categorization or Ballad.

This type of literature has not seen wide spread as much as this particular story under study has seen amongst young readers in the past few years. This might be mainly due to the author Nader Ibrahimy's style for he has special-

ized in English literature which already has known Ballad. He also had a wide experience in writing film scenarios and TV programs with a sense of what young readers like.

The author presented the story of the main character, the son of a farmer who loved the daughter of a merchant. This love did not end well in spite of all the sacrifices been made.

The aim of this research is to introduce the Ballad which has not seen enough attention due to its hard nature on both the writer and reader. The choice of this novel "Once again ... the city I love" as applied research was due to the lack of work on this subject. Shedding light on this subject will enable readers to understand this forgotten art in spite the lack of material on this subject.

Key words: Ballad, Nader Ibrahimi, sign, short story, animal signs, city signs and names, speech.

خلاصه:

بالاد به انگلیسی (Ballad) به معنی تصنیف یا افسانه‌سرایی قالبی منظوم و معمولاً روایتگون ه در ادبیات جهان است، که برخی آنرا قصیده ی داستانی می نامند. و آن گونه ای ادبی است که نویسنده قصه خود را به روشی بازگو می‌کند که آهنگ و وزن داشته باشد. همانند فیلم های موزیکال در عصر نوین. که موضوع آن پیرامون مفهومی عامه‌پسند یا رومانتیک می گردد. که خالی از درآم نیست و می توان در جلسه ای گنجانده شود، این نوع با حماسه فرق دارد که موضوع های زیادی را شامل می شود با جزئیات زیاد و شخصیت های مختلف. این شکل بلاغی معروف، بر گفتگوی بین دو شخص در زمان و مکان مشخص است.

بالاد در بین خوانندگان انتشار چشم گیری ندارد چرا که خوانندگان مایل به خواندن داستانی با متنی نثر گونه هستند. به رغم وجود قصیده داستانی در تاریخ ادبیات فارسی و عربی آغاز شهرتش نوین است.

در میان منتقدان اختلاف نظر وجود داشت اما در فارسی نامی آشکار دارد که به آن تصنیف یا بالاد گویند. این هنر شهرت چندانی پیدا نکرده است و بسیاری از آثار شبیه به آن این گونه شهرت نداشتند تا جایی که این داستان، منبع تحقیق، در سال های اخیر شهرت یافت و در میان خوانندگان جوان رواج پیدا کرد، شاید به این دلیل که سبک نویسندگی نادر ابراهیمی برجسته ترین نقش در آن،

به دلیل تخصص او در ادبیات انگلیسی که بالاد را او به عرصه زبان فارسی آورد، علاوه بر تجربه گسترده او در نوشتن فیلمنامه برای فیلم ها و برنامه های تلویزیونی، همه اینها بر تجربه نویسنده در شناخت ذائقه خوانندگان جوان افزود.

نویسنده داستان قهرمان، پسر کشاورزی را به تصویر می کشد که عاشق دختر تاجر بود و عشق آنها با وجود تمام فداکاری هایی که قهرمان انجام داد، مقدر نبود که به موفقیت برسد. هدف از این تحقیق معرفی هنر تصنیف است که به اندازه کافی مورد توجه و شهرت قرار نگرفت، زیرا هنری است که ابتدا اجرای آن برای نویسنده دشوار است، قبل از اینکه درک آن برای خواننده دشوار باشد. انتخاب رمان «بار دیگر... شهری که دوست میداشتم» نوشته نادر ابراهیمی یک حوزه تحقیقاتی کاربردی بود، چرا که قبلا در این زمینه مطالعه ای انجام نشده بود و تصمیم گرفتم این اثر ادبی را روشن کنم تا خواننده متوجه شود. این هنر زیبا و فراموش شده با وجود کمبود منابع و مقالاتی که در مورد آن صحبت می کنند و این بزرگترین مشکلات و چالش های پژوهشی بود.

کلمات کلیدی: بالاد، نادر ابراهیمی، نماد، داستان کوتاه، نشانه های نماد حیوانات، نشانه های ونام شهرها، گفتمان.

مقدمه

شعر روایی ترکیبی از ویژگی های شعر و ویژگی های داستان و عناصر آنهاست. به شعر استحکام و زیبایی می بخشد و سبک و ساختاری که به ظرافت شعر در سبک نویسنده و لمس خاص او در قالبی که آن را از بقیه اشعار متمایز می کند، می بخشد. عناصر داستان عبارتند از:

- ۱- فریم: به معنای زمان و مکانی است که وقایع داستان در آن رخ می دهد.
 - ۲- تعارض، حوادث، مشکل یا رنج اصلی داستان.
 - ۳- شخصیت ها شامل قهرمانان و شخصیت های فرعی هستند که دارای کنش اند و بر روند داستان تأثیر می گذارند.
 - ۴- دید و زاویه دید نویسنده که داستان را به شیوه ای که نویسنده انتخاب می کند برای گیرنده بازگو و به تصویر می کشد.
 - ۵- طرح: ترتیب وقایع با توجه به مراحل زمانی (کودکی، نوجوانی، جوانی) و مکان. و چگونه نویسنده آن را ارائه می دهد.
 - ۶- پایان و راه حل: این آخرین رویداد است و اغلب برای خواننده غیرمنتظره است، احاطه شده با احساسات و عواطف شدیدی که در روح خواننده اثر می گذارد.
- شعر روایی/ ترکیبی از شعر و داستان است، بنابراین می توان آن را در یک نشست به صورت سرودی با آهنگ و ریتم خواند، زیرا موضوع را به صورت سه هجایی، یعنی وزن و قافیه روایت

می‌کند، در حالی که موضوع آن به موضوعاتی می‌پردازد که تحت سلطه شخصیت ماجراجویی و درام محاوره‌ای هستند و جنبه عاطفی مانند احساس عشق و دل‌تنگی یا ترس، اضطراب، غم و اندوه را نشان می‌دهند.

تاریخچه شعر روایی

این شعر روایی در ادبیات جهان، از جمله انگلیسی و ایرلندی منتشر است، جایی که در آغاز قرن نوزدهم پس از میلاد آغاز شد و از آنجا بعداً در سراسر اروپا و سپس جهان غرب به نمایندگی از ایالات متحده آمریکا و استرالیا گسترش یافت. و همچنین به آفریقا رسید.

نمونه‌ای از شعر روایی در ادبیات فرانسه، قصیده معروفی با عنوان (صبحانه) سروده «ژاک پریور نویسنده فرانسوی»، شاعر و فیلم‌نامه‌نویسی است که پس از جنگ جهانی دوم به شهرت رسید، زیرا بیشتر اشعار روایی او واقعیت زندگی در پاریس را روایت می‌کند. بعد از جنگ.

(صبحانه)

ریخت قهوه را

در فنجان

شیر را گذاشت

در یک فنجان قهوه

شکر ریخت

در قهوه و شیر

با یک قاشق کوچک

هم زد

قهوه و شیر نوشید

فنجان را سر جایش برگرداند

بدون اینکه با من حرف بزند

یه سیگار روشن کرد

با دود سیگارش حلقه‌ای ساخت

خاکستر را در زیرسیگاری قرار داد

بدون اینکه با من حرف بزند

بدون نگاه کردن به من

بلند شد و کلاهش را روی سرش گذاشت

او یک کت زمستانی پوشیده بود

چون باران می‌بارید

و زیر باران رفت
بدون حرف
بدون نگاه کردن به من
سرم را بین دستانم گرفتم
و گریه کردم.

این شعر روایی در شماره نهم مجله «شعر» - ژانویه ۱۹۵۹ در پاریس منتشر شد. روشن است که شیوه روایی و خودانگیختگی شعر روایی مبتنی بر ذکر دقیق ترین جزئیات و نیز شرح دقیق توالی وقایع است، علاوه بر اقتباس از تکرار برخی عبارات که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد. شعر روایی، مورد بررسی (رحمة، ۲۰۱۳: ۸)

آیا شعر روایی در تاریخ ادبیات عرب کهن و جدید وجود دارد؟

ادبیات عربی آن دریای متلاطم و پر از گونه های ادبی جذاب و هنرهای متنوع است. که از همتایان خود در ادبیات جهان پیشی می گیرد، بنابراین مسلم است که شعر داستانی دارای وجود و ریشه ای کهن است، چنانکه نمونه هایی از آن را در ادوار مختلف ادبی عرب می یابیم. از دوران جاهلیت شروع و به شعر معاصر و مدرن ختم می شود.

از پیشگامان آن می توان به عمر بن ابی ربیع و ابونواس اشاره کرد و در اشعار عیاران عصر جاهلی نیز می گوید: بی شک عمر بن ابی ربیع یکی از شاعران عرب قدیم به ضرورت گفت و گو در شعر تأکید دارد. رویکرد روایی و داستان سرایی اهمیتی قائل است» (الخیاط ۱۹۸۳: ۷۶). در مورد معاصران، در سروده های الزهاوی به وضوح دیده می شود، مانند شعر روایی معروف او (بر قبر دخترش) که شاعر آن را در توصیف احساسات انسان به شیوه داستانی با وزن و قافیه، با دیالوگی پر از شعر سروده است. حزن و اندوه مادر داغیده ای که از زبان خودش ماجرای دخترش (اسماء) را نقل می کند و با ساعت مرگش خاتمه می یابد:

دخترم طی روزها بزرگتر شده و امروز همانند ماه کامل شده است
سپس عروس سمیر شد که نه عیبی داشت و نه نقصی.. وقتی حامله شد چون شاخه ای با میوه
ی بارور بود.

خوشحال شدیم و منتظر ماندیم و بعد از چند ماه پسری آمد.
وضع حمل کرد و چشمانش را تا ابد بست انگار که به خواب رفته است (الزهاوی، ۱۹۷۷: ج ۱: ۷۸).

نکته قابل توجه این است که این سبک ادبی در ادبیاتی غیر از ادبیات عربی طنین انداز نشده و به سطحی که ادبیات گوناگون به آن رسیده است، نرسیده زبان منثور برای اکثریت قریب به اتفاق خوانندگان در سطوح مختلف فرهنگی آنها بدون نیاز به درک است... علی القاسمی با داشتن

آگاهی قبلی از عناصر شعری اظهار می دارد که باید (تمام عناصر فرآیند ارتباط را در نظر بگیرد: نویسنده، خواننده، متن، موضوع و حتی کانال ارتباطی) که با مانعی مواجه شده است، خواندن و درک متن با مشکلاتی مواجه شده است که از سودمندی آن می کاهد.

برخی از خوانندگان ممکن است متوجه شوند که پابندی به ریتم ممکن است در زمانی که شکل شاعرانه داستان برای گروه خاصی از خوانندگان با ذوق شاعرانه و توانایی درک معنا علیرغم چالش های متن وقافیه و پیشروی و تأخیر کلمات در یک سطر شاعرانه برای همگام شدن با وزن وریتم.

بالاد در ادبیات فارسی:

بالاد از نظر زبانی به معنای (اسب جنیبتی را گویند/ اسب یدک) (عمید، ۱۳۸۹: ۲۰۷). از نظر فنی به معنی (طبقه بندی) است که رنگ شاعرانه داستان با قالبی مشخص از سه بند تشکیل شده است، این قالب نیز شهرت وسیعی پیدا نکرد، اما این امر مانع از آن نشد که برخی از آثار ادبی به این قالب رو آوردند. و طرفداران در بین خوانندگان به ویژه خوانندگان جوان از جمله این رمان کوتاه مورد بحث است.

نادر ابراهیمی کیست؟

او یک نویسنده ایرانی و جهانی است. در ۱۴/۱۳۱۵ فروردین سال در تهران به دنیا آمد. و در نهایت ۱۶ خرداد سال ۱۳۸۷ بر اثر سرطان مغزی که سال ها از آن رنج می برد در تهران درگذشت. در گذشت. داستان نویس، رمان نویس و نویسنده داستان کوتاه است. در زمینه فیلم سازی و کارگردانی فیلم و برنامه های تلویزیونی مهارت داشت. برنده جوایز بین المللی متعددی از جمله اولین جایزه براتیسلاوا در زمینه داستان کودک و جایزه اول در زمینه داستان کودک اولین جایزه آموزش یونسکو و همچنین جایزه نویسندگان ایران شد.

او در مولفه های ادبی غنی بود، زیرا از سنین پایین شروع به نوشتن کرد. او کتاب های داستان کوتاه زیادی دارد، از جمله (خانه ای برای شب) که اولین اثر اوست. و داستان دشنام که یکی از داستان های این کتاب است رواج زیادی بین نسل جوان دارد. این نویسنده موفقیت های پیاپی زیادی در زمینه ادبی داشت و به دلیل سابقه طولانی در هنر تئاتر، ترجمه، روزنامه نگاری نوشتن داستان کودک و نوجوان و همچنین تدریس هنر، در نویسندگی خود به موفقیت های زیادی دست یافت.

از معروف ترین کتاب های او می توان به (یک عاشقانه آرام)، (آتش بدون دود)، فیلم (صدای صحرا)، (روزی که هوا ایستاد) و همچنین مجموعه تلویزیونی (سفرهای دور و دراز، حامی و کامی در وطن ۱۳۵۵) اشاره کرد. -۱۳۵۶). (العلومی، ۱۳۷۲: ۱۰۸)

قابل ذکر است که پدرش از حکومت رضاشاه خلع شده و از شهر کرمان به شهر مشکین که از

نظر اداری وابسته به استانداری اردبیل است تبعید شد سپس ابراهیمی تحصیلات خود را در مدارس تهران به پایان رساند و لیسانس گرفت از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد، اما به دلیل استعداد ادبی و ذوق هنری، راهی غیر از حقوق و قانون را انتخاب کرد و در آنجا به نوشتن داستان و آثار ادبی پرداخت و به تحصیل در رشته ترجمه و ادبیات انگلیسی نیز پرداخت مدرک لیسانس گرفت. علیرغم انجام مشاغل دیگر، از جمله کارگری در چاپخانه و حسابداری در بانک. در نتیجه تحت تأثیر خواندن و ترجمه برخی آثار انگلیسی و ظهور همان مدرنیته غربی در آثار ادبی خود قرار گرفت. به دلیل کثرت آثار ادبی و محبوبیتش در بین خوانندگان، خیابانی در تهران به نام او نامگذاری شد.

قابل ذکر است که نویسنده از نظر سیاسی فعال بوده. چند بار بازداشت و زندانی شد و از جمله کتابهای او (ابن مشغله) و (ابو المشاغل) است، که این دو کتاب انعکاسی از زندگی واقعی خود نویسنده است. چنانکه وی از حقایق شخصی خود صحبت کرده است او همچنین مقالات و تحقیقات زیادی دارد که بیش از صد مورد است.

این نویسنده به همراه همسرش خانم فرزانه منصوری سازمانی به نام (همگام با کودکان ونوجوان) برای محصولات ادبیات کودک ونوجوان تأسیس کردند.

سبک نادر ابراهیمی

ویژگی سبک او معاصر و مدرن است و در ادبیات روشی جدید در نوشتن داستان به دور از یکنواختی را با استفاده از زبان مورد علاقه مخاطبانش بیان می کند. رمان مورد بحث نیز خالی از تکرار عمدی برخی عبارات و جملاتی است که در میانه روایت عجیب به نظر می رسد که غالباً با روش ندا دادن به قهرمان داستان پیش می آید. نویسنده در رمان مورد نظر خود فضایی را در ابهام در حین روایت با هدف رهاسازی تخیل خواننده در فضای تصویری با معنای دلخواه باقی گذاشته است.

از آنجایی که او در شهرهای شمالی ایران به دنیا آمده و زندگی خود را آغاز کرده است، وجه تمایز همه شاعران شمال ایران است که به دلیل زیبایی های منطقه، طبیعت و جزئیات آن را به وفور توصیف می کند. طبیعت دلفریب و آب و هوایی که در آن گل ها، پرندگان، جنگل ها و مناظر زیبای ساحلی دریای خزر شکوفا می شود. بنابراین، در رمان «باری دیگر شهری که دوست می داشتیم» را می یابیم که در آن او مکان های مورد علاقه اش، مانند کلبه ی ساحلی، محل فرار او و هلیا محبوبش، تا گل ها با ریزترین جزئیات حیوانات و پرندگان. شهر چمخاله را به توصیف می کشد.

مشهورترین آثار نادر ابراهیمی:

- باری دیگر شهری که دوست می داشتم
- یک عاشقانه ی آرام

- سه دیدار
- مردی در تبعید ابدی
- جای او خالی
- چهل نامه ی کوتاه به همسر
- آتش بدون دود
- ابن مشغله
- ابو المشاغل
- سحرگاهان همافران اعدام می‌شوند
- پدر چرا توی خانه مانده است
- فردا شکل امروز نیست
- نیروی هوایی
- برادرت را صدا کن

صوفیانه ها و عارفانه ها : کتابی در دو جزء که تاریخ ادبیات داستانی را در ایران بازگو می کند.

بار ی دیگر شهری که دوست می داشتم:

نام رمان کوتاه بیانگر یک جمله اسمی مرکب است به نحوی که حاکی از وجود یک متن ناقص قبل از آن است که به دلیل تمایل نویسنده برای برانگیختن اشتیاق و کنجکاوای خواننده برای آگاهی از محتوای داستان و تشویق او به خواندن است.

رمانی کوتاه در سبک روایت شاعرانه است که به خاطر ایده اش که از تعلق و عشق به سرزمین از نگاه معصومیت و خاطرات کودکی و نوجوانی و جوانی با زبانی شاعرانه صحبت می کرد، شهرت زیادی به دست آورد. علاوه بر این که داستانی عاشقانه است، از ماجراجویی های او با دوست دوران کودکی اش (هلیا)، پسر یک تاجر بزرگ پنبه، که با او خاطرات کودکی خود را با بازی در میان درختان نارنج، گنجشک ها، خرگوش ها و پروانه ها و دویدن گذرانده، صحبت می کند. بین باغ ها و کوچه های روستای چمخاله.

هلیا هفت ساله و نویسنده ده ساله بودند، و قتشان را صرف بازی، فرار به بازار، خریدن انار ترش و ماجراهای کودکی می گذراندند.

این دوستی به عشقی تبدیل شد که در ازدواج به اوج خود رسید. دو کس که از نظر طبقاتی هم سطح هم نبودند. قهرمانان داستان دختر تاجر پنبه است و او پسر کشاورزی ناچیز.

نویسنده همچنین به تصویر می کشد که رابطه آنها برای مردم روستا منفور و مذموم است، بنابراین تصمیم گرفتند از محدودیت های مردم روستا فرار کنند و چمخاله، شهر خاطرات زیبا را ترک کنند.

اما مایه تاسف است که این قهرمان با وجود تمام فداکاری هایش غیرمنتظره بود که هلیا پس از پنج ماه تصمیم گرفت او را ترک کند و نزد خانواده اش در روستا بازگردد.

قهرمان از تلخی ناامیدی، تنهایی و نتایج غیرمنتظره یک تصمیم نسنجیده رنج می برد. او یازده سال در شهر تنها ماند و به نوشتن نامه برای هلیا ادامه داد به این امید که او تصمیم خود را تغییر دهد و نزد او بازگردد. او چاره ای نداشت جز اینکه تصمیم بگیرد به چمخاله بازگردد.

او برمی گردد، در صورتی که ناامید است و احساس ناامیدی و تنهایی خود را به دوش می کشد، از تغییراتی که در دهکده رخ داده شگفت زده می شود، زیرا معلوم می شود که مادرش مرده است و پدرش با چین و چروک های که روزگار بر صورتش گذاشته بخاطر اندوه از دست دادن همسر، پسرش قهرمان رمان.

تمام تلاش ها، نامه ها و التماس های او برای بازگشت هلیا با شکست سختی روبرو شد، زیرا قلب او نسبت به او تغییر کرد و سپس ظاهرش به دلیل گذشت زمان تغییر کرد.

فضای رمان در آغاز وقایع سرشار از روح ماجراجویی بود، بدون اشاره به ترس های پی در پی، و بازگویی آن ها.

غیر از کلماتی که نویسنده به کار می برد، مانند پارس کردن سگ ها، دریدن سگ ها، گرگ ها، برخی از ویژگی های چهره افراد حاضر در روستا یا بازار سعی می کرد به ظلم، بی تفاوتی یا زیر نظر گرفتن دو قهرمان توسط صاحبانشان اشاره می کند.

نویسنده به جاهای زیادی در رمان اشاره کرده و مکرراً از انواع درختان و گلها و گونه های مکرر حیوانات یاد کرده است، بر کسی پوشیده نیست که هر نوع معنای خاص یا عام دارد. معنای کلی آن معنایی است که همه از این کلمه می فهمند.

در مورد معنای خاص، شاید منظور نویسنده گروه خاصی از مردم، مانند همسایگان روستا یا خانواده هلیا محبوبش بوده است. او با کلمه به هدف خاصی در روح نویسنده اشاره می کند.

درباره مترجم اثر، مریم العطار:

مریم العطار، متولد سال ۱۳۶۶، شاعر، مترجم و فعال مدنی اهل عراق و از اعضای اتحادیه نویسندگان و شاعران عراقی ست.

۱- اولین مجموعه شعر در سال ۲۰۱۳ با عنوان (وَأَد/ زنده به گور) که برنده بهترین کتاب سال ۲۰۱۳ و برنده جایزه ققنوس طلایی عرب شد.

۲- دومین مجموعه شعر با عنوان (، شتائیم مجانیه / ناسزای مجانی) که در سال ۲۰۱۶ منتشر شده است.

از جمله آثار ترجمه شده:

- ۱- کتاب انتولوژی شعر نو فارسی چاپ ۲۰۱۶.
- ۲- ترجمه اشعار فروغ فرخزاد در سال ۲۰۱۷.

۳- افلاطون کنار بخاری (گزیده اشعار شاعر ایرانی حسین پناهی) در سال ۲۰۱۷.

۴- کتاب انتولوژی شعر نو افغانستان ۲۰۲۱

۵- رمان یک بار دیگر شهری که دوست دارم اثر نادر ابراهیمی در سال ۲۰۱۹.

این طور به نظر می رسد که مریم العطار در ترجمه رمان مورد نظر بسیار عالی عمل کرده است، زیرا او الگوی بالاد را حفظ کرده و ترجمه را در همان قالب انجام داده است، علاوه بر این که او واقعیتی مشابه با آنچه که قهرمان داستان در غربت تجربه کرده است، زندگی کرده. شهر و اجبار به زندگی در جاهای دیگر و احساس دلتنگی و بازگشت به اصل و ریشه را لمس کرده است.

ویژگی جدید برای رمان کوتاه

نویسنده همانطور که مترجم مریم العطار در مقدمه ترجمه خود از این رمان اشاره کرده است، قصد داشته در چاپ خطوط رمان از سه نوع قلم استفاده کند که سه بار مراجعه نویسنده به آن روشی متمایز است. که او در طول رمان از سه مرحله از زندگی خود صحبت می کند. خط بزرگ نشان دهنده نزدیکی دوره زمانی یعنی جوانی، خط متوسط نشان دهنده نوجوانی و خط کوچک نشان دهنده دوران کودکی و خاطرات آن است.

شایان ذکر است که این مراحل در حین بیان داستان با یکدیگر تداخل دارند که این ترفند خلاقانه ای است که نویسنده برای خوانندگان خود ساخته است.

چرا نویسنده نام هلیا را انتخاب کرد؟

نام هلیا در زبان فارسی و در لغت نامه های زبانی معنایی ندارد. نویسنده آنرا از کلمه ای یونانی گرفته که معنای خورشید می دهد. و گفته می شود که آنرا از کلمه الهه گرفته است. این نام اختراع شده و در آثار ادبی ایران استفاده نشده و ریشه تاریخی ندارد، اولین کسی که از آن استفاده کرد، نویسنده نادر ابراهیمی بود که سوار اتوبوسی بود که به سمت شهر اصفهان می رفت. همانطور که خانم فرزانه منصوری به او اشاره کرد، کلمات را مرتب می نوشت و خط می زد تا اینکه کلمات فقط شامل چهار حرف و یک کلمه شدند. قهرمان داستان ما). همان طور که همسرش خانم فرزانه منصوری (نادر به او گفته بود که پس از بازی با کلمات این چهار حرف شد نتیجه اش : هلیا) سپس بین مردم این نام رواج یافت، از جمله خود آقای نادر که یکی از دخترانش را به این نام گذاشت. رجوع کنید به (العطار، ۲۰۱۹، ص ۹).

معناشناسی مکان ها

در کتاب نام تعداد کمی از شهرها ذکر شده است و این در مورد اشعار روایی که حول یک موضوع واحد و شخصیت ها و مکان های محدود می چرخد، صدق می کند. بنابراین سیر وقایع

داستان چندان در شهرها اوج نگرفت و محل اصلی آن روستای چمخاله بود. روستایی ساحلی و توریستی است که از نظر اداری وابسته به استانداری گیلان است و مردم آن به عنوان منبع درآمد اولیه به صنعت کشاورزی و ماهیگیری وابسته اند که باعث شده اکثریت مردم آن گرد باشند و از چمخاله از دو کلمه کردی به معنای دوشاخه شدن رودخانه، یعنی رودخانه بزرگ چمخاله گرفته شده است. که در امتداد دریای خزر قرار گرفته است. طبیعت زیبای آن مانند روستاهای همشهری خود در شمال ایران، بر دل نویسندگان آن شهرها تأثیر گذاشته است، چرا که واژه‌های خاص طبیعت را به کرات به کار می‌بردند.

برای کسی که از آنجا می‌گذرد ممکن نیست آن کوه‌های باشکوه، چمنزارهای سرسبز جنگل‌ها و باغ‌های مرکبات و آن ساحل آرام با ماسه‌های طلایی که طبیعت در به نمایش گذاشتن زیبایی‌هایش اغراق کرده و تأثیر عمیقی بر آن گذاشته، نخورد. ذوق شاعرانه نویسندگان، اعم از اشعار و داستان‌ها، مملو از نام‌های گل‌های کمیاب و توصیف رنگ‌های آنهاست. شاید پاکی و آرامش طبیعت نیز دلیل بازگشت قهرمان داستان به روستای چمخاله بود که از زخم‌های ناامیدی و اندوه متأثر شده بود. از فضای شلوغ شهر یا یکنواختی زندگی دور از وطن خوشش نمی‌آمد. همچنین عشق زندگی‌اش هلیا. به خصوص که شهر بر خلاف زیبایی او که خاطراتی از معصومیت کودکی، نشاط نوجوانی و آغاز آشنایی او با معشوق را به همراه دارد، با احساس تنهایی و خیانت همراه بوده است. این به وضوح در نام رمان (باری دیگر ... شهری که دوست می‌داشتم) دیده می‌شود.

کلبه

با وجود زیبایی روستا، نویسنده مکان خاصی را انتخاب کرد تا برای ما تصویری شاعرانه از روند داستان بیافد. جایی که با هلیا آشنا شد.

شاید کلبه «خانه» مناسبی برای زندگی نبود و امکاناتی را برای زندگی مناسبی که هلیا در خانه پدر ثروتمندش به آن عادت کرده بود، فراهم نمی‌کرد. اما از نظر هر دو قهرمان واقعاً همینطور بود، او به آنها احساس رضایت و تعلق می‌داد زیرا به آرزوی آنها برای احساس آرامش، دور از صحبت‌های مردم، عمل می‌کرد. اطراف آن را انواع گل‌ها و درختچه‌ها، پرندگان آبی، نسیم دریا و صداهای جذاب امواج آن فرا گرفته بود. نویسنده در بخشی از داستان خود به این موضوع اشاره کرده است که در کلبه را می‌زند و با تعجب از زندگی در این کلبه ساده می‌اندیشد:

«- شما چه طور اینجا زندگی می‌کنی؟

- خوب نیست!!

- عالی ست تمام است، اما چه طور؟ تمام سال؟

غریبه می‌خندد. به کتاب‌ها نگاه می‌کند و به اشیاء نو.

- تازه امدید؟

- نه، ولی کم داشتیم.

او می گوید که برمی گردد و برای بچه ها تعریف می کند. آنها هیچ وقت باور نمی کنند». کلمه کلبه نشان دهنده درونگرایی و انزوا از دنیای بیرون و مزاحمت ها و دخالت های آن یا شاید به دور از نیاز به دیگران کلبه ها به تنهایی در جنگل ها یا سواحل ساخته می شوند. از نظر قهرمان، کلبه فوق بیانگر آزادی است که زندانی پس از فرار از زندان خود احساس می کند. نشان دهنده یک مکان امن برای آنها است.

”بیا بگریزیم

کلبه های چوبین، کنار دریا نشسته اند.

وما با مرغان سپید دریایی سخن خواهیم گفت.“

کوچه ها، باغ ها و نمادهای حیوانات:

نویسنده کوچه های چمخاله، مزارع پنبه، کافه، باغ های نارنج، بازار، ساحل، جاده مدرسه، نزدیک رودخانه و جاهای دیگر را توصیف کرده است که به وضوح تأثیر عمیقی بر تخیل دوران کودکی قهرمان گذاشته است. به گونه ای که جزییات آنها و حتی بوی آن مکان را به یاد می آورد، شاید کوچه هایی که بارها در رمان به آن اشاره می کند، به کانال ارتباطی با مردم اشاره دارد، بیشتر اوقات از کوچه پس کوچه ها استفاده می کرده است تاریک بود و عاری از رهگذران بود و حضور سگ هایی را نیز به آن اضافه کرد که رهگذران را می خراشیدند، گاز می گرفتند و می دریدند یا رویاهایشان را پاره می کردند.

توصیف نویسنده از سگ های روستا، به طور غیرمستقیم، نشان دهنده رفتار مردم، دشمنی هایشان، در برابر چیزهایی است که آن ها عجیب است، و شاید به این دلیل است که معشوقش به آنها اجازه چنین کاری را داده، در حالی که چنین نباید می شد. برای او بهتر بود که آنها را بدون توجه رها کند، بدون اینکه به سخنان افرادی که در اینجا با استفاده از کلمه پارس اشاره شده است گوش دهد.

”تو دو سوی دامن را باز می کنی، زانوهایت کمی خم می شود و به سگ های ولگرد سلام می دهی. آنها می گردند و تو با احترام به ایشان، از کنارشان رد می شوی و بعد صدای زوزه ی آن ها بلند می شود و دنبال ما می دوند. تو فریاد می زنی.“

دو عاشق عمداً از نمادگرایی در کلام خود استفاده می کنند تا از نام بردن از افراد به دلیل ترس از آنان اجتناب کنند

اضافه بر این هر نویسنده سبکی خاص به خود دارد که این کار اثر هنری اش را از دیگران متمایز می کند.

در مورد نماد، ستاری آن را اینگونه تعریف کرد: «ماد شیئی است کمابیش عینی که جایگزین چیز دیگر شده و بدین علت بر معنایی دلالت دارد، نماد نمایش یا تجلی ای هم است که اندیشه و تصور و حالتی عاطفی را به حکم تشابه یا هر گونه نسبت و رابطه ای چه واضح و بدیهی وجه قراردادی

تذکر می دهد» (ستاری، ۱۳۸۷: ۱۳).

علاوه بر موارد فوق، رمان خالی از ذکر گرگ ها در مکان های خاص نبوده است، زیرا نویسنده به طور گسترده گرگ ها را توصیف نکرده است، بلکه اغلب با انجام یک کار به آنها اشاره می کند و آن تماشای دور دست در نزدیکی رودخانه یا حاشیه رودخانه است. و گرگ ها نماد دشمنانی هستند که لحظات زندگی زیبایمان را سلب می کنند.

«گرگ ها کنار رودخانه چراغ افروخته بودند»

«در انتهای شب گرگ ها سفر می کنند»

«گرگ ها جام شب را می شکستند و تو می ترسیدی»

چرا بلوچ و ترک؟

اقوام بلوچ در ایران به بلوچستان در جنوب و غرب آسیا می رسند و تا پاکستان و افغانستان گسترش پیدا می کنند. در رمان، حاکی از وجود وجه مشترک بین بلوچ و قهرمان، یعنی احساس اجبار به ترک وطن است زیرا که آنها نیز به کار کشاورزی و کارگری در چمخاله به سر می بردند.

” وان مرد با چوب دست سنکیش

می گویند بابا جانت با ان چوب بلوچ را می زند

به روی میز کوبید“

نویسنده اینجا در صحبت های خود در مورد بلوچ ها به آسیب دیدن آنها از سوی پدر هلیا اشاره می کند که این نیز یک عامل مشترک بین قهرمان و بلوچ است.

در موقعیت دیگری می گوید:

«بلوچ ها کنار کنده های نیم سوخته زانو من زنند» اشاره ای به تنهایی، غلبه بر امرشان، ضعف و بیگانگی است.

«بلوچ ها می خندند، ما جلوی خانه ی ترکمن ها اهسته می گذریم آنها با چشم های مورب ما را نگاه می کنند».

فصل اول

باران رویا پاییز

بخواب هلیا.. این فصل با احساس آشفتگی روانی نویسنده که توام با احساس ناامیدی و تسلیم شدگی است آغاز می شود. زیرا که خواب بعد از احساس سرخوردگی و انتظاری بسیار طولانی می آید و به پایان چیزی اشاره می کند سپس متن را با این عبارت به پایان می برد.

” کسی دیگر از کوچه خالی نزدیک خانه ات عبور نخواهد کرد.“ نامه خطاب به هلیا است و مکان خانه اش در چمخاله است، جایی که به درستی مکان و زمان و آن کوچه خالی نزدیک باغ

نارنج را توصیف می‌کند. که این راه با آمدن شب ترسناک و خالی از رهگذر است نویسنده می‌خواهد این باور را به هلیا برساند که: " دیدی که همه تنهایت گذاشتند چرا که مردم در گرفتاری نا امیدت می‌کنند." و این تصریحی واضح برای معشوقه اش است که انسان‌ها و هدف‌هایشان را رها کن / آنها فقط بلند حرف بزنند و سرزنش کنند و هیچکس در آخر و عاقبت کار در کنارت نخواهد ماند " دود دیدگان را آزار می‌دهد " واضح و مبرهن است که دود اشاره ای به حجب دیدگان ایجاد می‌کند و با آزاری که دود به چشم می‌زند شخص مجبور به دوری و بازگشت از آن می‌شود جای اینکه نزدیکتر شود... همانا که حرف مردم مانند دوده ای است که با حرکت باد هر ساعت به هر سو می‌رود و مانع از پیشرفت می‌شود.

نویسنده بارها این مطلب را در چند جای رمان تکرار کرده است و این اشاره ای است که نویسنده برای تاکید سخنش می‌گوید.

همه می‌روند و تنهایی و ناامیدی فقط می‌ماند، سگ‌ها رویای رهگذری را که از آن سوی باغ نارنج می‌گذرد، پاره می‌کنند.

او به هلیا می‌گوید که دوباره به سمتش باز نمی‌گردد و انتظار جز حسرت و پشیمانی چیزی برایش ندارد و شب‌ها را بدون او و پروانه‌ها خواهد گذرد، لفظ پروانه را اینجا بکار برد چرا که لفظ پروانه به امید و باز یگوشی کودکانه اشاره دارد. همزمان نبودن او برایش بدبختی و قحطی به بار می‌آورد، همانند کشاورزی که با دیدن انبوه ملخ‌های سبز برای تاراج بوته‌های پنبه در مزرعه خود احساس می‌کند.

نویسنده می‌خواهد با برگرداندن تصویر خاطرات کودکی پر از معصومیت، روح ماجراجویی و گفتگوهای کوتاهی که نشانه‌ی سادگی در صحبت‌های کودکانه است، را بیاد بیاورد. او سراغ مربای نارنج را می‌گیرد و رغبتش در بازی با هلیا و منعش از انجام این کار، و شب پره .. خیابان‌های خیس.. بوی دیوارهای گلی باران خورده .. صدای قطره‌های باران بروی شیشه پنجره اش .. نوازش بای میان شاخه‌های درختان نارنج .. بازی خرگوش‌ها و جوجه تیغی‌ها که خود را به مردن می‌زدند.. شکوفه‌های سفید بهار نارنج .. میخک‌های قرمز اتاق هلیا و گل اطلسی که در کناره‌ی رودخانه جمع می‌شدند، که آنها را با پروانه‌ها بر روی تخته سیاه آویزان می‌کردند. و سارهایی که دسته‌دسته بالای قصر می‌چرخیدند، همانطور که روی چمن‌های خیس دراز کشیده بودند و به آنها نگاه می‌کردند، همانطور که چمن‌های خیس پشت آنها را خیس می‌کرد.

خنده صاحب قایق و صدای دل‌انگیزش وقتی تصمیم گرفتند با او به وسط مرداب بروند، جایی که او به آنها قول داد که راز کوچکشان را فاش نکند.

نویسنده توصیفات خود را، از رنگ پوست گرفته تا جزئیات صورت‌های کوچکشان، به وفور بیان می‌کند، گویی در مورد افرادی صحبت می‌کند که واقعاً با پوست گندمی، نگاهی مهربان،

خاطرات خریدن دو انار ترش از بازار اما پول نداشتن.. خندیدن زیاد به ملخ که در آب می پرید و به رهگذری که کیسه ای سوراخ بر دوش می کشید و دانه های لوبیا از او به زمین می ریخت. نویسنده تعداد زیادی از خاطرات شاد را در قالب بالاد را ذبا جزئیات دقیق و با چشم معصومیت دوران کودکی از همه چیزهایی که در اطراف او اتفاق می افتد را به تصویر می کشد. در عین حال این خاطرات خوش با غم و ترس و اضطراب آمیخته بود که روایتش به سرعت با جمعی از خاطرات دوران کودکی همراه شد و با خطی درشت اشاره کرد که با یازده سال دلتنگی تشنه صحبت کردن است، از رهگذران می خواهد که به سخنان او گوش دهند که امید، لذت زندگی را تباہ می کند.. او به هلیا توصیه های زیادی می کند تا عشق آنها را از دخالت های دیگران مصون کند، "هلیا، تو نباید به آنها اجازه بدهی که باغ ما را خراب کنند باید که این اجازه را به آنها ندهی» (ص ۱۸) آنها می خواهند به تو نزدیک شوند، آنها در کمین می نشینند تا آنچه ساخته ایم را فرو بریزند، آنها به انتظار روز غم بزرگ می نشینند تا اولین کسانی باشند که نجات دهند.

نویسنده میل خود را برای حفظ ثمره عشق خود به معشوقه اش را با هشدار به او در مورد افرادی که می خواستند او را خراب کنند منعکس می کند، بنابراین او را به فرار کردن می خواند تا روستا را ترک کند، زیرا ثمره ی عشق در هر سرزمینی جز آنجا خوب رشد می کند. هر جای دنیا خاک خوبی برای گل های ما دارد و عشق در می تواند مانند یک گیاه رشد کند و خشم گیاهی بارور است...

نویسنده از سرزنش معشوقه اش به خاطر اجازه دادن به غریبه ها و افراد مصدع برای اشفته کردن افکارش بسیار صحبت می کند و معشوقه شاید به این دلیل که زیاد از نیت بد آنها اطلاع ندارد به آنها توجه نمی کند. و این همان چیزی است که نویسنده به آن چندین بار اشاره کرده است: بدان شناختی این چنین خطرناکتر از دشمنی است چرا که انسان را دفن می کند هرگز اجازه نده که خاکسترت کنند در بین حصاری از خود خودگذشتگی و پند دادن بپا خیز از نزدیکترین نزدیکانت. هر بلای که از مردم واز پدر هلیا آمد او را خشمگین از ده کرد و پافشاری اش را برای فرار اط ان بیشتر کرد.

”مردم یک شهر مرا دشنام می دادند

شهری که دوست می داشتم

و مردمی که بیش از این ایشان را بارها ستوده بودم“

دیده می شود که صحنه های مکرری از ترس قهرمان از جامعه واضح است و میل به ترک مکان در اصل به دلیل آگاهی او از نگرش منفی آنها، و نیت بد آنهاست، تلاش برای قطع رابطه خود با هلیا تأثیر بد و تحریک معشوقه اش برای ترک او، زیرا همه اینها تلنگری بزرگی به قهرمان داستان وارد می کرد، چرا که این افراد از بستگان او و مردم روستای او هستند و که بهتر بود در

کنار او بایستند نه در برابر او.

فصل دوم

پنج نامه از چمخاله به ستاره آباد

نامه ی نخستین

یک روز پس از بازگشت به کلبه ی چوبی ساحل چمخاله

نویسنده در نامه‌هایش دوره‌های مختلف نامه‌ها را از هم جدا کرده است. اولین نامه نشان‌دهنده اولین روز پس از بازگشت به کلبه در ساحل چمخاله است و بدبختی "و لحظه ی ست اندوه بار و توان فرسا" نویسنده در بخشی از نامه اول خود وضعیت کلبه را پس از رفتن هلیا به تصویر کشیده است: «پنجره ها نمی‌خندند و آب نمی‌جوشد و بوی مستی افرین تن تو در این کلبه نیپیچیده است. یاد تو هر لحظه با من است، اما یاد، انسان را بیمار می‌کند. اینجا هیچ کس نیست که غروب‌ها به من خوشامد بگوید و موهای نرمش را میان دست‌های من بگذارد و بخندد
«روز بد تنهایی مرگ بی‌دلیل را به خاطر من می‌آورد

مرگ روزهای خوب را

مرگ همه ی حکایت را

به من بازگرد هلیای من»

نویسنده در به تصویر کشیدن احساس پوچی و تنهایی و سرزنش معشوقش عالی بود و از کلمات برای نخندیدن، پنجره‌ها که نشان‌دهنده اهمیت چهره کلبه است و آبی که دیگر در آن نمی‌جوشید استفاده کرد. دست معشوق، به عنوان نشانه‌ای از اشتیاق او برای مراقبت اوست. و بوی بدنش که قبلاً کلبه را با بوی معطرش پر می‌کرد، اکنون ناپدید شده و فقط خاطرات غم‌انگیزی از خود به جای گذاشته است.

سرزنش‌های او نتیجه‌ای نداشت، و تلاش‌های او برای یادآوری فداکاری‌هایی که برای رسیدن به کلبه و تبدیل شدن به انقلابی آزاد انجام داده‌اند، و در اولین نامه‌اش همه چیزهایی را که در راه آزادی از دست داده بودند به او یادآوری کرد از آن، اما هیچ پاسخی از او دریافت نکرد.

نامه ی دوم

سه روز پس از بازگشت

هلیای من"

به شکوه آنچه باز بچه نیست بیندیش"

او نامه را با دعوت از معشوقش برای لذت بردن از زندگی آغاز کرد، به بازگشت به او به عنوان یک ماجراجویی جدید مانند دفعه قبل، به او اجازه دهد دیگران به جای او فکر کنند و در مقابل آنها احساس نگرانی و درماندگی نکند. گریه می‌کند تا او را از تصمیم بازگشت وادارد. عمر بر نمی‌گردد، همانطور که از تعبیر «حمله شبانه» استفاده می‌کند

کند که استعاره‌ای از گذر سریع زمان است، اما چه نوع گذری؟ این گذر ناعادلانه و بی‌رحمانه است، نه گذری شاد یا آرام.

"به زمان بیندیش و شیخون ظالمانه ی زمان"

سپس نویسنده با گفتن داستان ماهیگیرانی که صبح هنگام رفتن به محل کار به او سلام کردند و او سلام آنها را به او رساند و او باید سلام آنها را پاسخ دهد، ایده بازگشت او را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

بیدار شو هلیا بیدار شو و سلام ساده ی ماهیگیران را بی‌جواب مگذار"

نویسنده به عبارات صریح و غیر صریح متوسل شد، از جمله عبارت "بیدار شو، هلیا." منظور او این نبود که او خواب است، بلکه قصد داشت مدت دوری او را به خوابیدن او تشبیه کند. به او التماس کرد که بیدار بماند، زیرا پر از گفتگو بود و نامه نمی نوشت.

نامه ی سوم نه روز قبل از بازگشت

این نامه را می توان نامه ای عاری از سرزنش و نصیحت یا سرزنش معشوق دانست لحن غالب این نامه پرسش های ملایم بود و زبان عاشقانه بر آن غلبه کرده بود. شاید این پیام انعکاسی از صدای بلوغ فکری قهرمان داستان به دور از اشفتهگی احساسات منفی و سرزنش بسیار زیاد او باشد، زیرا جایی برای جملات نامفهوم نیست. و جای تکرار و ابهام هم ندارد .. جز در گزینه "تو چون دست های من ، چون اندیشه های سوگوار این روزهای تلخ و چون تمام یادها از من جدا نخواهی شد».

او فکرهایش را اشفته می خواند زیرا بین نا امیدی از پیام های که به او نمی رسد و به پاسخ نمی دهد و امیدی که گاهی در وجودش می پیچد و شرط می بندد که به سراغش بیاید، در گیر است.. شاید این نامه از نظر توالی افکار در آن و زیبایی به تصویر کشیدن خاطرات خوش دوران کودکی آنها در میان بقیه نامه ها زیباترین و ظریف ترین باشد از کارهایی که در گذشته انجام داده است، از جمله: "ایا هنوز بوی باران بر گونه هایت تورا شاداب می کند؟"

یادت هسه که با موهای خوابیده ی نرم و مرطوب به روی زمین افتابگیر کنارم غلتیدی و گفتم که بدنت را در میان ماسه ها بپوشانم؟"

ویژگی غالب متن این نامه است:

ایمان من به تو ایمان من به خاک است

"سپر باش میان من و دنیا

که دنیا در تو تجلی خواهد شد"

"به سرود نام تو بیندیشم و در انتظار قدم های تو بر برگ های خشک پاییز بنشینم

نامه ی چهارم

چهارده روز پس از بازگشت

پیامی گرم با تمام معانی این کلمه، با ماهیتی عقلانی و عاشقانه

"هلیا

من هرگز نخواستم که از عشق افسانه یی بیافرینم

باورکن!!"

او همچنین از به کار بردن هر گونه سرزنش اجتناب می کرد همچنین او از بکار بردن هر نمادی که به مردم روستا اشاره می کند پرهیز می کرد و در این نامه هیچ نشانی از دوران کودکی

انها نبود و در بکار بردن فعل ماضی ساده و مضارع ساده توانا بود.
 و از صحبت کردن از احساسات شخصی خود و وصف لحظات شاد لذت میبرد.
 "من می خواستم که با دوست داشتن زندگی کنم – کودکانه و ساده و روستایی"
 و خوشبختی و زندگی ساده روستای مرتبط است.
 نامه ها خلاصه ای از صحبت از عشق و التماس برای روز دیدار بود.
 "رجعتی باید هلیای من
 به شادمانی پر شکوه اشیا
 لباس های زمستانی ات را فراموش نکن"
 نویسنده برخی تشبیهات عجیب را در داستان اضافه می کند که ظرافت چشمگیری دارد مانند :
 "از تبلور رنگین یک کلام
 و از تقدس بی حصر هر نگاه – که می خندد"
 پنجمین و آخرین نامه
 بیست روز پس از بازگشت به ساحل چمخاله
 "دیگر چه میتوانم گفت
 دیگر چه میتوانم گفت"
 پرسش های نویسنده همه حاکی از ناامیدی است که بر بر فضای این نامه غلبه کرد هنگامی
 که نویسنده دریافت که نامه های قبلی اش به دست معشوقه اش نرسیده است، یا شاید هم رسیده است
 اما او نخواست جواب دهد و عباراتی همانند خاموشی – رویاهای که در آن هلیا را تصور می کرد
 ، همه دلیل بر ناامیدی است ، چراکه این نامه ی اخر است... سپس آخرین تلاش او برای بازگشت
 را با این عبارت " امروز صبح زده های چوبی دور باغ چه ی خلوت را رنگ زد " بیان کرد
 سپس باری دیگر خاموشی و ناامیدی را با این نامه به پایان رساند:
 "دیگر نمی توانم ... نمی توانم..."

فصل سوم

پایان باران رویا

قهرمان داستان بالاخره به این باور می رسد که معشوقه اش باز نخواهد گشت بنابراین احساسات
 جدیدی در این فصل نمایان شد که احساس خشم در خطاب به او واضح بود، که این احساسات جدیدی
 بود که در فصل های قبلی نبود. از
 عبارات خشمگین و تاریکی مانند جسد، کلاغ های سیاه، چشمه های خشک، گل های تابوت
 استفاده کرد و این عبارات خالی از لحن نوشته های سابق اوست.

"روزی طیبیان را از سر بالینت جواب خواهند گفت و در وجود تو به جست و جوی آخرین کلام خواهند آمد"

تنهایی را به او یادآوری می‌کند که تا زمان مرگش در آن زندگی خواهد کرد، در آن زمان پزشکان او را بیرون می‌آورند و منتظر آخرین کلمات او می‌شوند، سپس این جمله را با عباراتی که ممکن است ارتباط معناداری با جملات و رویدادها نداشته باشد، اضافه می‌کند آنها مطمئناً هدفی را در روح نویسنده دنبال می‌کنند، زیرا می‌خواهد به او یادآوری کند که تنها خواهد مرد، "روزی تصویر چشمه‌های خشک، اسبان تشنه را خشمگین خواهد کرد، و گدایی یال اسب‌ها را آتش خواهد زد"

نویسنده آشفتگی خود را در به تصویر کشیدن ساعت مرگ معشوقه و غم و اندوه خود از خشک شدن چشمه‌هایی که در زمانی که گدای ناشناس سم اسب‌ها را به آتش می‌کشد، خشم اسب‌های تشنه را برمی‌انگیزد، منعکس می‌کند. با وجود این، معشوقه‌اش را به چشمه‌ای تشبیه کرد که تشنگی می‌کند، اما مرگ او به معنای خشک شدن این چشمه است..

"ای مفلوک. ای پیر، باید آگاه شد که در جنبش دست‌های استخوانی تو در تکان لب‌های کهنه ات. در چشمان تاریک مرگ اشنای تو، در این تمایل نام‌فهمت به برخاستن و جرعه‌ای آبی نوشیدن، درین حیران به گروه ناظر نگریستن، چه کلامی نهفته است"

در واقع، استفاده از کلمه التماس و خواهش در کنار کلمات تند و زننده، نسبت به آنچه خواننده در فصول قبل به خواندنشان عادت کرده است کمی عجیب است. تغییر در نوع زبان گفتار (گفتار) بیانگر تغییر حالات و احساسات مخاطب (گوبنده) و تبدیل آنها از احساس عشق، اشتیاق به نفرت، ناامیدی و تندی است..

او عبارت مرگ هلیا را تکرار کرد و در چندین بار آن را به تصویر کشید:
"در طریق تو اسبی با یال‌های سوخته فریاد می‌کشد، زنی هلندی برای زینت تابوت تو گل می‌فروشد".

در راه بازگشت به دهکده، قهرمان بدبین بود، که در توصیف او از چیزهایی که در راه می‌دید، منعکس می‌شد، که عموماً تصاویری رقت‌انگیز حاوی معانی نزدیک به مرگ، پر از بوی ترس، اضطراب و آشفتگی بود. مانند صدای گلوله و فریاد، کلاغ‌های سیاهی که جسد ناشناس را احاطه کرده اند و مورچه‌های سیاهی که فکر می‌کردند در قیامت هیزم می‌آورند.

بازگشت او به دهکده در عین ناامیدی و شکست بود و وقتی به خانه پدرش رسید و پس از گفتگوی کوتاه با دایه‌اش، چیز بدتری را پیش روی خود دید نویسنده بار دیگر به توصیفی منطقی، عاری از جملات نامنسجم، به دور از آشفتگی و هرج و مرج بیان، بازگشت، زیرا می‌خواست گفت‌وگوی جدی را توصیف کند که بین او و دایه‌اش از یک سو، و بین او و پدرش در جریان بود

که غم از دست دادن بود.

وبه این دلیل باید گفتار متناسب با موقعیت را به کار می برد، به دور از تصنع کلامی، به دور از کلماتی که دارای معانی متعدد هستند، او می خواست خواننده را در احساس غم و اندوه عمیق در ملاقات با پدرش قرار دهد که قهرمان داستان او را با فرارش سر افکنده کرد. او احساس شرمساری می کرد توام با احساس گناه و از طریق وصیف دقیق ورود پدرش به خانه، مانند صدای گام های پدرش هنگام بالا رفتن از پله ها، گرد آمده بود. با قدم های سنگینی که می خواست این فکر را به خواننده منتقل کند که سن و سال بر چهره اش که شبیه پدرش بود تأثیر گذاشته است.

به عنوان یک عنصر اساسی داستان، بایک شوک غیرمنتظره برای گیرنده (خواننده) به پایان می رسد. نویسنده با خبر مرگ مادر قهرمان، مخاطب خود را شوکه می کند. این اتفاق شکستگی او را دوچندان کرد. «- دایه اقا مادر کجاست؟

- جواب نمی دهد، برمی گردد وبه صورت پدر نگاه می کند.

هلیا، پدر گریه می کند

کنار در، روی تخت جویی نشست و با صدای بلند گریست

ناگهان شیشه های بزرگ پنجره ها می شکند. ناگهان رنگ همه چیز سیاه و سیاهتر می شود

اتاق ها سیاه مرگ می پوشند. باران اهنکی جدا دارد.»

تصویر شاعرانه ای که نویسنده برای تجسم وسعت درد، ویرانی درونی و فقدان در ذهن خوانندگان ترسیم کرد، فوق العاده ماهرانه بود و آن لحظات دردناک را نمی توان تاریک تر از آن توصیف کرد.

شکستن شیشه و صدایی که با آن همراه می شود لحظاتی از وحشت را در روح خواننده می کشاند و به دنبال آن همه چیز در اطراف او بیش از پیش سیاه می شود و دیوارهای اتاق رنگ سیاه مرگ را می پوشید و باران دیگر نمی بارید. می توان گفت که نویسنده تجربه خود را در نوشتن فیلم های سینمایی را به تصویر کشیدن شوک شنیدن خبر مرگ مادرش اضافه کرده است. نویسنده به اضافه کردن ترکیب احساسات متعدد که پس از شنیدن شوک به وجود می آید، را ادامه می دهد. «و ان زنی را که شاید جمله یی دردناک گفته بود و تنها بود که مرد و هیچ کس نشنید و احساس

بطلت در فضا معلق ماند

وان رهگذر را که در زیر باران - هلیا باران های شهر ما چه پرشکوه است.»

نویسنده پس از شنیدن شوک از دست دادن در توصیف عواطف انسانی بینظر بود، و این امر منجر به پشیمانی از همه چیزهایی شد که معتقد بود خودش دلیل اتفاق افتادن آن است. بعد از اینکه فهمید علت مرگ مادرش ناتوانی او در تحمل کاری است که پدر هلیا محبوبه اش با آنها انجام داده است. او متنی را ارائه کرد که بیانگر پشیمانی و عقب نشینی است که جز عذاب روحی او، واقعیت

مرگ مادرش را تغییر نمی دهد.

"پدر همه چیز تمام شده است، من هلیا را فراموش کرده ام. بگذار بار دیگر به شهری بازگردم که خواب های مرا زنده خواهند کرد.

من می خواهم به کودکی خویش بازگردم ، به باک ترین رویاها

به سوی آن چه مرا هفت ساله بودن بیاموزد.

که همه چیز را با رنگ های کودکانه بیاموزد"

نویسنده برای تسکین شوک، عمداً مجموعه ای از خاطرات کودکی را بازگو کرد، تصویری شاعرانه به دور از فاجعه مرگ مادرش ارائه کرد و سخنرانی های مستقیمی را هدایت کرد که با نام هلیا آغاز می شد و با آنچه رمان خود را با آن آغاز می کرد، به پایان می رسید. گفتن:

"بخواب هلیا.. دیر است

آیا می دانید چه می خواهید؟

چقدر بخار در بیدمشک شما وجود دارد؟

چشمان پدرش را به او راهنمایی می کند

مرد جوانی از عمویم هلیا

"شب از من

بنابراین، نویسنده تراژدی های خود را به گونه ای متمایز مرور کرد که در حافظه باقی ماند، چه در نثر و چه در شعر، او هر دو روش را بر اساس دو شخصیت اصلی ترکیب کرد. راوی/قهرمان) و شخصیتی که با او در حال گفتگو است، یعنی (محبوبه اش هلیا)

در مورد مکان، در داستان مشخص بود که مکان های متعددی است، نه یک مکان، هر مکان معانی، نشانه ها و معانی خاصی را نشان می دهد (معنای خاص). و برخی از آنها معانی روشن و کلی دارند وجود آن نیاز به انزوا به دور از تأثیرات جامعه یا بارهای زندگی عمومی است که نشان دهنده گریز از هر چیزی است که انسان را بر دوش می کشد، دور از دید جامعه و مردم و پیچیدگی در لحظات زندگی آزادانه او به دنبال شکستن همه چیز است.

با وجود تمام آن فداکاری ها، همه چیز آنطور که قهرمان برنامه ریزی کرده بود پیش نرفت و در جهت کاملاً مخالف پیش رفت. متذکر می شویم که ویژگی زبان نویسنده به دور از محبت کلامی بود با تغییر فونت نوشتن برای روشن شدن دوره زمانی که نویسنده در آن صحبت می کرد.

به طور کلی، اگرچه رمان در ظاهر در اثر توصیف عشق او به دختر تاجر (هلیا) عاشقانه به نظر می رسد، اما روح واقعی و عمیق رمان از هویت، پیوند با سرزمین، عشق او به خاک سرزمین صحبت می کند. وطن، و دلتنگی برای ریشه ها، حتی اگر همه چیز بر او خشن بود.

موفقیتی که این رمان کوتاه به دست آورد بدون خلاقیت نویسنده در هنر بالاد (تصنیف) میسر

نمی شد، به گونه ای که ظرافتی متفاوت به داستان می بخشید، هرچند محتوای داستان تفاوت چندانی با دیگر داستان های عاشقانه نداشت.

این به خودی خود پاسخی قاطع و قطعی به مخالفان این نوع هنر تلقی می شود و در آخر مهم اینست که آیا نویسندگان در توصیف و انتقال معن و احساسات انسان به خواننده موفق بوده است یا خیر.

منابع

مقاله ها و منابع اینترنتی:

- الزبیدی، شیماء محمد کاظم (۲۰۱۸). الشعر القصصي في القصيدة العربية، الزهاوي انموذجا. مكتبة جامعة بابل المفتوحة. <https://repository.uobabylon.edu.iq/papers/publication.aspx?pubid=18589>
 - رحمة، عماد خالد (۲۰۱۳). عناصر الدائنية والسوريالية صديق الفوق واقعيين. جريدة الاسبوع الادبي بتاريخ ۲۰۱۳/۴/۶، ۲۶ جمادی الاولى ۱۴۳۴ هـ. السنة السابعة والعشرون، العدد ۱۳۳۹، دمشق: اتحاد الكتاب العرب
 - علومی، محمد علی (۱۳۷۲). باد انهارا با خود برد، مصاحبه «محمد علی علومی با نادر ابراهیمی. ماهنامه ادبستان فرهنگ و هنر. شماره چهل و هفتم.
 - کوپا، فاطمه و دیگران (۱۴۰۲). بررسی محتوایی دو اثر از نادر ابراهیمی (صوفیانه ها و عارفانه ها، بار دیگر شهری که دوست داشتم)، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره ۷۷، پاییز.
 - کوپا، فاطمه و دیگران (۱۴۰۱). تحلیل ساختاری زمان در نکارگری رمان و روایت (مطالعه موردی رمان بار دیگر شهری که دوست داشتم از نادر ابراهیمی)، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره ۴۷، پاییز.
 - نوروزیان، موسی الرضا (۱۳۹۳). تحقیق درباره زندگی نامه شاعر نادر ابراهیمی. سایت علمی و پژوهشی آسمان، زمستان [/http://www.asemankafinet.ir](http://www.asemankafinet.ir)
 - مستعلی، غلامرضا (۱۳۸۷). مولفه های ادبیات داستانی پسامدرن در: آثار نادر ابراهیمی. فصلنامه متن پژ و هشی ادبی، شماره ۳۷ دوره ۱۲.
- کتاب ها:
- ابراهیمی، نادر (۱۳۹۵). بار دیگر، شهری که دوست می داشتم. چاب چهل و پنجم، تهران: روزبهان
 - ابراهیمی، نادر (۲۰۱۹). مرة اخرى المدينة التي احب. ترجمه مریم العطار، الطبعة الاولى

البصرة:، دار الهجان للنشر والتوزيع.

- الخياط ، جلال (١٩٨٣). الاصول الدرامية في الشعر العربي. منشورات وزارة الثقافة والاعلام، سلسلة دراسات ٣٠٤، بغداد : دار الرشيد للنشر
- الزهاوي، جميل صدقي(١٩٧٧). ديوان جميل صدقي الزهاوي. المجلد الاول، مصر: المطبعة العربية.

- العميد، حسن عميد (١٣٨٩). قاموس عميد. الطبعة الاولى. طهران: انتشارات راه رشد.
- القاسمي، علي (٢٠٠٦). الحب والابداع والجنون. الدار البيضاء: دار الثقافة.
- ستارى، جلال (١٣٧٨) اسطوره ورمز. تهران: سروش.